

نمایشنامه

«رگ»

طرح ایوب آقاخانی

(با نگاهی به واقعه‌ای مستند از تاریخ ایران)

سرشناسه	: آقاخانی، ایوب، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: نمایشنامه «رگک» / طرح ایوب آقاخانی.
مشخصات نشر	: تهران: آماره، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۰ ص.
شابک	: 978-600-7446-91-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیفا
موضوع	: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian drama -- 20th century
رده‌بندی کنگره	: PIRv۹۲۹
رده‌بندی دیویی	: ۶۲/۲فا۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۱۸۶۵۶۵

نمایشنامه

«رگ»

ایوب آقاخانی

فرهاد امینی

ویدا دانشمند



نشرآماره

©Nashre Amareh, MMXXI



عنوان اثر: رنگ

نویسندگان: ایوب آقاخانی، فرهاد امینی، ویدا دانشمند
(بر اساس طرح ایوب آقاخانی)

ویراستار: مهرنوش مهدوی حامد

طراح جلد: محمدصادق زرجویان

عکاس: علی قره‌داغی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۴۶-۹۱-۱

نوبت چاپ: اول، سال چاپ: ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

© تمامی حقوق چاپ و نشر برای نشر آماره محفوظ است

دفتر مرکزی نشر آماره: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، ابتدای

خیابان دوازده فروردین، پلاک ۳۱۶، واحد ۴ تلفن ۰۲۱-۶۶۹۵۱۳۲۳

و ۰۹۳۶۸۷۶۴۳۹۱

برای آگاهی از مراکز فروش و سایر اطلاعات به سایت نشر آماره مراجعه کنید:

www.nashre.amareh.ir

با تمام قلبم پیشکش
به مادرم،

آذربایجان

::

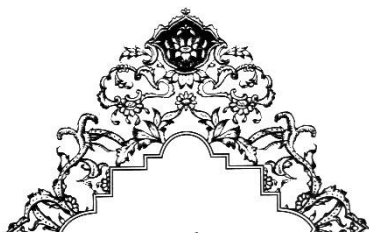
۱. آقاخانی

شخصیت‌ها:

سی و دو ساله، سرپرست مرزبانی ارس	سرجوخه مصیب ملک محمدی
سی و شش ساله بیست و سه ساله	سرباز عبدالله شهریاری سرباز محمد رائی هاشمی
سی و سه ساله، همسر عبدالله شهریاری	گلبوته
شانزده ساله، دختر عبدالله شهریاری	الناز
شصت ساله، مادر محمد رائی هاشمی	عزیز
بیست ساله، نامزد محمد رائی هاشمی	گلسان
بیست و هشت ساله، همسر مصیب ملک محمدی	سلما
بیست ساله، خواهر مصیب ملک محمدی	مارال
	صدای سرباز جوان (التای) صدای مادر



صحنه نمایی از مرز جلفاست. روبه‌روی تماشاگران دیوار اتاقک فرماندهی مرزبانی با دریچه‌ای بر میانه‌ی دیوار دیده می‌شود. این دیوار به اقتضای صحنه‌های مختلف به جاهای مختلفی بدل خواهد شد. بد نیست ردی از نشانه‌های مرزی در رؤیت تماشاگران باشد و صدالبته خالی از فایده نیست که گوشه‌ای از تصویرمان پل آهنی جلفا باشد که ایران را به شوروی وصل می‌کند. و این‌ها همه به‌جز اتاقک فرماندهی فقط یک توصیه است و اصراری برای اجرای آن‌ها نیست.



یک

(داخل اتاق فرماندهی روشن می‌شود. از پرده‌ی سفیدی که به در اتاق آویزان شده طرح محو تخت‌های دو طبقه پیداست. سایه‌ی پسر جوانی که پشت پرده در حال نوشتن نامه‌ای است دیده می‌شود. صدای سرباز جوان در صحنه به گوش می‌رسد.)

صدای سرباز جوان هیفده، هیجده، نوزده، بیست. بیست تا تمام. سه تا مشقی، هیفده تا جنگی. اینجا همه مدام در حال شمردن آن مادر. حتی الآن که فراوونی نعمت خدا کام این مردم رو تلخ کرده. انگار ما، هم تو فراوونی هم تو قحطی، یه طعم گسی عین اینکه یه تیکه خرمالوی نارس لای اون دندون‌های